

بنجامین فرانکلین  
زندگی من

ترجمه‌ی بهنام چهرزاد



## فهرست

- کوتاه در مورد تخصص ترجمه: «دورنمای کلی» ..... ۱۹  
پیشگفتار مترجم ..... ۲۵  
مقدمه جوهر چاپلین (ویراستار امریکایی) ..... ۳۵

### زندگی من

- بخش اول ..... ۵۳  
بخش دوم ..... ۲۰۷  
بخش سوم ..... ۲۴۳  
بخش چهارم ..... ۳۹۷
- از نامه‌های فرانکلین به دوستانش در مورد تحریر زندگی‌نوشت ..... ۴۱۱  
توضیح مترجم بر آموزه کوتاه «راه مکت» ..... ۴۱۵  
مقاله راه مکت به قلم بنجامین فرانکلین ..... ۴۱۸  
از رساله در باب آزادی (یا اختیار) و ضرورت (یا اجبار) به قلم بنجامین فرانکلین ..... ۴۲۹  
از یادداشت‌های سفر فرانکلین در بازگشت از انگلستان به آمریکا ۲۶-۱۷۲۴ ... ۴۳۴
- پانوشت‌ها ..... ۴۳۷  
چشم‌انداز مختصر زندگی و آثار بنجامین فرانکلین ..... ۵۰۰  
فهرست منابع ..... ۵۰۹  
تصاویر ..... ۵۱۳

## کوتاه در مورد تخصص ترجمه: «دورنمای کلی»

علم جبلی به کاربردن کلمات، میزان استعداد معنابخشی نویسنده به متن در مقام فرمانروای چیره معنا را می‌رساند. هر استفاده مهارت‌نمای دیگر از کلمات، چیزی جز فقر معلولی نیست که در رهیافت‌های نیم‌بند خود متوهم تکامل است. این مسئله در ترجمه (بخصوص ترجمه‌های خوب و نایاب عصر ما، ترجمه‌های گاه و لولو صحیح اما نه دلنواز) حساس‌تر است. زیرا اعتبار نویسنده اصلی اثر را، همچنین استفاده صحیح او از معنای کلمات، و مرجعیت‌اش را مخدوش می‌سازد. چنانکه هنوز در لایه دوم همذاتی با نوشته اصلی، یعنی حاق فضای تاریخی و معنای متن خانه نکرده - گیرم تمامی معانی را در لایه نخست یعنی ظاهر صحیح برگردان درست دریافته و حتی از این لحاظ حاصلی مقبول پیش نهاده - اما باز و عیناً، به این دلیل دلکش از آب در نمی‌آید که طبعاً فاقد الهامی هم منشاء با اصل اثر در بازآفرینی و سیلان وفادار معانی در زبان دوم است؛ به زبان ساده: آشکار است که کسی که در زبان مادری خود فیلسوف نیست نمی‌تواند ترجمه‌ای رسا و شایسته از اثری فلسفی به انجام رساند، همچنان است نتیجه قلم کسی که در زبان مادری خود داستان نویس شاعر یا... نیست؛ زیرا او دست آخر هرگز ترجمه مسلطی از همان نوع ادبیات (ژانر) از زبان دیگر به انجام نخواهد رساند! به دیگر سخن: زیرا قابلیت رسوخ در مغز مفاهیم را ندارد یا اگر دارد فاقد تسلط لازم در باز فلسفیدن، باز روایت یا بازسرایی متناظر آن در زبان خود است. این ترجمه الکن گرچه به هر ترتیب صورتی ارایه داده است، اما مترجم آن، گاه با همه اشتهار یا شأن آکادمیک (زیرا خوشبختانه نبوغ در حصر

تحصیلات الزامی دانشگاهی نیست و برعکس حتی موجد آن بوده است) هنوز راهبر ذی صلاحی در هرچه بهتر پیش بردن کاروان کتاب به سوی دلکشی‌هایی همسان با زبان مبدأ در زبان مقصد نیست؛ گو این که اساساً از ساختار یا حال و هوای حقیقی و همه چیز تمام کار در زبان مبدأ نیز شناختی ژرف‌تر ندارد تا آن را در زبان دوم بازآفریند! درینصورت چنانچه از ترجمه عین به عین کلمات یا حتی رو برداشت صرف از معنای ظاهری آنها درگذریم، صعوبت و سترگی کار ترجمه درست در همین پل مستحکمی ست که مترجم با شناختی عمیق‌تر میان جوهر معانی دو زبان می‌زند و به کیمیا، بدلی عین به عین با اصل می‌سازد. اما مترجم ناقابل که حتی علاوه بر این که برای چنین کاری ساخته نشده (زیرا قریحه نویسندگی ندارد) راه کوره‌ای پرت را به عنوان مسیری غائی طی می‌کند، با خوب درنیافتن فضای مطلب و به تبع، خوب باز نوشتن آن، ضعف موقعیت‌اش را بیشتر آشکار می‌کند؛ زیرا خوب نوشتن ذاتی‌اش به سان نیرویی مخرب، فربگی توان‌اش را از خوب نفهمیدن او می‌افزاید! او به آهنگ معنا خیانت می‌کند زیرا نتوانسته معنا و ضرباهنگ چیدمان جملات را در زبان دوم به درستی زندگی کند. هنوز به عنوان نویسنده موضوع را به درستی درنیافته و ملتفت آن نیست که معنا می‌باید با چه انطباق عین به عینی با آهنگ کلمه آفریده گردد و هیچ از محتوا و صورت کم نداشته باشد، همچنانکه محصول نهایی کار معنای سلیس و استادانه‌ای از فرا آفرینی بسزایی از جوهر متن باشد و بدرستی از غربال فهم محیطی او عبور کرده باشد. باری نمونه‌هایی از فجایع ترجمه‌هایی که هیچ کدام از این ویژگی‌ها را ندارند در تاریخ معاصر ترجمه ما کم نیست، آثاری که حتی بازار خوبی برای ناشران و مخاطبان‌شان نیز یافته‌اند. این صنعتکاران در هیمنه تبختر کاذب این که کارستانی کرده‌اند به خود بالیده‌اند و با صرافت و یقین هر چه تمام‌تر مهیای کار بعدیشان گشته‌اند! اما حاصل نقد این آثار حتی در یک رصد تاریخی زودرس چیزی جز افزودن بر دامنه ناآگاهی و گنگی عمومی نیست. و آسفا که این آثار گاه سطح سلیقه روز را نیز معین می‌کنند. این نقصان خوش آراسته و خاموش، بخصوص در مورد آثار فلسفی تر آشکارگی بیشتری دارد (نه مثلاً حتی از ترجمه یک مقاله سلیس و روان ولتر یا یک رمان باب روز بازاری ساده)، کما این که چنانچه پیشینه خواننده، آموزشی صحیح بوده باشد

پس از اتمام کتاب یا بویژه گذران چند روزی از آن، سواد وی را از این بهجت منور نمی‌کند که من کتاب خوبی یا علاوه بر خوب، کتاب عمیقی خوانده‌ام! لذتی روحی برده‌ام یا براستی چیزی دندان‌گیر به علم‌افزوده شده است. (سه خصلتی که مهم‌ترین شاخصه‌های کتاب خوب است، من شرح مبسوط آن را در مقاله «زندگی کتاب‌ها»<sup>۱</sup> آورده‌ام، بخصوص کتاب‌هایی که پس از سی و چند سالگی اشباع‌مان می‌کنند) علاوه بر آن که چنانچه از پُزهای کاذب آرایه‌های نشر نیز بگذریم، در مورد آثار داستانی یا روان‌شناسانه با دامنه‌هایی متناظر نیز وضع آنچنان بهتر نیست. بخصوص که گاه ضعف‌گزینش مترجم، مهارت مقبول او در برگردان را زیر سوال می‌برد؛ زیرا از اول توان تشخیص کتاب بزرگ را نداشته است.

اما از این‌جا می‌توان در بحث تخصصی ترجمه به دقتی فنی‌تر رسید:

وقتی هنوز قامت کلمات مبدأ با معنای صریح آهنگ کلمات مقصد طی نشده، چگونه ترجمه متعالی می‌تواند معنا را به عنوان ملتزم شکوه‌مند موجودیت‌اش تحمل کند؟ و این همان تفاوت خطیر فهم رو برداشت (مثل ماشین ترجمه اینترنتی) با فهم ادراکی انسان است. زیرا مقیاس فراورانه آفرینش‌گری ادبی یک مترجم متعالی علاوه بر ایمان بسیط‌اش در انطباق استادانه معنا و آهنگ کلام به عنوان نویسنده، از فهم ادراکی بلامنازع‌اش سیراب می‌گردد؛ و هم بدیهی ست از آنجا که یک اثر دلربا در متن فرهنگ زبانی خود آفریده شده، عمده وظیفه مترجم ایجاد دوباره همان فرهنگ، فضا و تناظر در مابه‌ازای زبانی خود است تا کار در زبان دوم نیز با همان دلکشی فرمانروایی کند؛ همچنین تا آنجا که درست تداومی از همان مصداقی باشد که افلاطون در رساله ایون به آن اشاره می‌کند: «هنر شارح یا راوی اثر سترگ ادبی نیز می‌باید پیوندانی مستحکم با حلقه نخست جاذبه‌خدایی اصل الهام هنری و بارقه اولیه داشته باشد ورنه کاری سست خواهد بود.» و به زعم من این قاعده حتی در ترجمه نیز و بخصوص ترجمه‌های مفهومی‌تر که در آوردنشان راهی جز همزیستی با مغز مفاهیم مبدأ ندارد جاری ست، زیرا درینجا هرگز ترجمه عین به عین از سطح

۱. مجله کتابستان شماره‌های ۱۰، ۱۱ و ۱۲ تابستان ۱۳۹۶.